

# مراد و مرید

اثر: دکتر جواد نوربخش



اصفهان خانقاه نعمت‌اللهی

The  
Master and Disciple  
in  
SUFISM



by

**Dr. Javad Nurbakhsh**



صنعت مکن هرآنکه محبت نه راست بخت  
عشقش بروی دل در معنی فراز کرد

« حافظ »

# مراد و مرید

اثر: دکتر جواد نوربخش

بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ فردوسی (شرکت سهامی خاص)



## هو

بارها دیده شده که بسیاری از کسان هنوز به معنی مراد و مرید و آداب و وظایف آنان آگاه و آشنا نبوده ، و روی اصل این نا آگاهی و نا آشنائی ، بی آنکه خودشان متوجه باشند ، رای ها و خیال هایی از خود دارند . بویژه درویشان باید به این معانی و آداب آشنائی بیشتر داشته باشند ، تابعیت پاره ای لغزش ها و کوتاهی ها ، رخنه در اساس ارادتشان پدید نیاید . زیرا ممکن است سالکی چندین سال زحمت بکشد ، و عمری را در طریقت بگذراند ، بی آنکه از باغ عشق و محبت ثمری و گلی بچیند ، و از رایحه حقیقت بوئی بمشام جانش برسد . از این رو فقیر این دفتر را فراهم آورد ، تا در معرض مطالعه و استفاده دوستان و طالبان و سالکان الی الله قرار گیرد ، باشد که این اندک خدمت مردان محقق را مشوق ، و طالبان را راهنمای خوبی گردد.

دکتر جواد نوربخش

نه در اختحرکت بود و نه در قطب سکون  
گر نبودی بزمین خاک نشینانی چند  
حاج ملا هادی سبزواری «اسرار»

## مراد

مراد کسی را گویند که پویندگان راه فناء فی الله و بقاء بالله  
را بسوی مقصد رهبری می کند ، چنین کسی را به اعتبار های  
مختلف به اسامی گوناگون می خوانند ، بدین ترتیب :  
شیخ - به اعتبار آنکه از حیث معرفت الله بزرگ قوم است .  
پیشوا - برای آنکه مقدم پویندگان راه حق است .  
هادی و مرشد - بمناسبت آنکه رهروان را در طریقت  
راهنمایی و ارشاد می کند .  
بالغ - برای اینکه به کمال بلوغ حقیقی یعنی کمال انسانیت  
رسیده است .  
کامل - بدین جهت که صاحب جمیع کمالات است .

جام جهان نما و آینه گیتی نما - بدان سبب که آینه سرتاپا  
نمای انسان کامل و نمونه جامع و مجمل خلقت می باشد ، و در  
سیمای او مصداق خلیفه الله را میتوان مشاهده کرد.

توریاق بزرگ - بدان واسطه که بیماری عشق الهی را شفا  
می بخشد و بر جراحات دل سوختگان مرهم می نهد و به دود بیدلان  
می رسد.

اکسیر اعظم - بدان سبب که مس قلب طالبان را طلا می کند  
و هستی وجود آلودگان را پاک می سازد.

عیسی - برای اینکه مردگان راه عشق را از دم روح القدس  
زنده می کند و دردمندان طریقت را درمان می بخشد .

خضر - بمناسبت اینکه زندگی جاودانی دارد و به عشق زنده  
است ، و در تاریکی های راه حقیقت ، چراغ آداب را روشن می کند.

سلیمان - از آن رو که زبان مرغان طریقت را می داند  
و با هر کسی بزبان خودش سخن می گوید.

نوح - در طوفان رویداد های سخت و دشواری ها چون  
کوهی پایدار است ، و رهروان را به کشتی نجات و خوشبختی  
رهنمون می گردد ، و از غرقاب تباهی رهائی می بخشد.

پیرو - بدان سبب که آزموده و سرد و گرم چشیده راه  
عشق است.

**پیرمیکده** - بدان جهت که سرمستی مستان راه را از جام  
محبت می‌شناسد ، و به اندازه همت افراد در ساغر آنان باده  
تکلیف می‌ریزد ، و به مستان را به بستر آرامش رهنمائی می‌کند و  
بی‌ذوقان را از چاشنی عشق به سرحال و ذوق و وجد می‌آورد.

**پیرمغان** - از آن رو که آتش سینه مغیبه‌چکان طریق روشن  
از اوست ، و به راز دله‌ها آشنا می‌باشد ، و هر کسی را در کوی  
رندان باندازه فهمش می‌پروراند.

**پیرو خرابات** - از آن جهت که رازهای خرابات را که مقام  
فناء فی‌الله است می‌داند ، و فروغ خدا را در همه جا پرتو افکن  
می‌بیند .

**قطب** - از آن رو که انسان کامل است و جهان علم و معرفت  
الهی پیرامون محور وجود او می‌چرخد.

**پارده‌ای از صفات مراد** - مراد یگانه‌ای است والا ، و  
منظور نظر حق تعالی ، متخلق با خلاق الله و از حقایق آگاه ، زنگ  
کثرت از آینه دل زدوده و طریق فقر و فنا را پیموده ، رهنمای  
طریقت است و آفتاب حقیقت ، کشتی بحر پیمایان صفا را نوح  
است ، و باده پیمایان وفا را مایه تجلیات و فتوح ، از راه  
افتادگان را برنده باشد و روندگان را رساننده ، سالک را از شب  
تاریک خود پرستی بیرون می‌کشد و به روز روشن حقایق میرساند



و بهشت دیدار حق را در این دنیا برای سالکان میسر می‌سازد .

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ  
چراکه وعده تو کردی و او بجا آورد  
« حافظ »

نظرش مس دل رهروان را کیمیا است و رهاننده آنان از  
ورطه بلا . هستی عاشق را می‌سوزد و او را بفروغ معشوقی  
می‌افروزد .

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم  
صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم  
« شاه نعمت‌الله ولی »

ازهر دیار که باشد خرقه‌اش خرقه احمدی است و خاکسار  
آن آستانه سرمدی .

گر ز بغداد و هوی یا از ری اند  
بر مزاج آب و گل نسل ویند  
شاخ گل هرجا که می‌روید گل است  
خم می‌هرجا که می‌جوشد مل است  
گر ز مغرب بر زند خورشید سر  
عین خورشید است نی چیز دگر  
هر چه دارند از ثریا تا ثری  
می‌سپارد این یکی با دیگری  
پس به هر دوری ولیی قائم است  
آزمایش تا قیامت دائم است  
« مشنوی مولوی »

در عین نیازمندی بی نیاز و با حقیقت دمساز و دور از  
مجاز است .

شمس تبریزی اگر مفرد و بی کس باشد  
پادشاهی است ورا خیل و حشم نیت اوست  
«مولوی»

عدد نه بیند و جز از احد از کسی مدد نگیرد.

جان شناسان از عدد ها فارغ اند  
غرقه دریای بی چونند و چند  
در دل انگور می را دیده اند  
درفنای محض شیء را دیده اند  
نقش آدم لیک معنی جبرئیل  
رسته از خشم و هوی و قال و قبل  
«مثنوی مولوی»

### مراد از دیدگاه قرآن

بزم محبت شایسته هر کسی نیست ، و این سعادت نصیب هر  
بوالهوسی نباشد ، حق تعالی در زمان موسی علیه السلام یکی از  
بندگان بی نادله را مرتبه مرادی داد ، و موسی را بمریدی نزد او  
فرستاد ، و درباره آن عارف ربانی فرمود ؛  
عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمنا من لدنا علما.

(سوره کهف آیه ۶۵) - یعنی بنده‌ای از بندگان ماکه او را از جانب خود رحمتی داده بودیم و دانشی آموخته بودیم.  
در این آیت حضرت حق برای مراد موسی پنج شأن و مرتبه بیان می‌فرماید :

اول - مرتبه بندگی خاص که از من عبادنا معلوم می‌شود و بنده خاص خدا آنست که از غیر خدا بیگانه باشد.

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است.

اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

« حافظ »

دوم - استعداد درک حقایق بی واسطه از حق که از : آئینه رحمة مشهود است، و تا کسی یکباره از پرده های تو در توی تعینات جسمانی و روحانی رهائی نیابد، شایسته این مقام نشود، زیرا هر چه از ماورای حجاب ها آید بواسطه آید.

سوم - مشمول رحمت ویژه حق شدن از مقام عنایت، که از رحمة من عندنا آشکاراست، و حصول این رحمت در نتیجه تجلی صفات الوهیت و محو آثار بشریت و تخلق به اخلاق ربوبیت است.  
چهارم - شرف فرا گرفتن دانش از حضرت حق که و علمناه برهانی است بر آن ، و تالوح دل از نقوش دانشهای ظاهری پاک نشود شایستگی بهره ورشدن از آموزش حق را نخواهد داشت.

پنجم- آگاهی معلوم لدنی بدون واسطه از خدا که از من لدنا  
علما پیدا است . بنا براین مراد باید پنج رکن اساسی فوق را دارا  
باشد تا راستی مدعایش نمایان شود و گرنه :

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند  
نه هر که آینه سازد سکندری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست  
کلاه داری و آئین سروری داند  
هزار نکته باریک تر ز مو اینجا است  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

«حافظ»

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی  
که سودها بری از این سفر توانی کرد  
«حافظ»

## مرید

ارادت از پرتو انوار صفت مریدی حق است که : **هوالمريد؛**  
و تا حق تعالی بدین صفت بر بنده تجلی نکند و عکس نور ارادت  
در دل بنده پدید نیاید مرید نشود که : **انك لاتهدى من احببت و**  
**لكن الله يهدى من يشاء و هو اعلم بالمهتدين .** - یعنی ای پیغمبر  
همانا کسی را که تو دوست داری هدایت نمی کنی اما خدا آن را  
که بخواهد هدایت می کند و او بهدایت یافتگان داناتر است  
(سوره قصص آیه : ۵۶).

بخدای از کسی تواند بود بی خدای از خدای برخوردار

مرید عاشقی است دل خسته که از دوجهان یگسسته و باحق  
پیوند آشنائی بسته ، خدا جو و خدا گواست ، به دوست می نازد

و با او نرد عشق می‌بازد ، می‌کوشد که آینه دل را از زنگ تعین  
پاك و به مهر او تابناك سازد . جوینده‌ای است صادق و وارسته  
از علائق ، او را می‌خواهد که از خویش می‌کاهد ، راه او می‌پوید  
که از خود سخن نمی‌گوید ، از خود حکایتی و از دوست  
شکایتی ندارد.

ملك طلبش بهر سلیمان ندهند  
منشور غمش به هر دل و جان ندهند  
درمان طلبان ز درد از آن محرومند  
کاین درد به طالبان درمان ندهند

ابو عثمان حیری<sup>۱</sup> گوید :

المريد الذی مات قلبه عن کل شیء دون الله فیرید الله وحده و  
یرید قربه و یشتاق الیه حتی تذهب شهوات الدنیا عن قلبه لشدّة شوقه  
الی ربه . - یعنی مرید کسی است که همه را جز خدا از یاد برده تنها  
خدا و قرب او را می‌خواهد، به او عشق می‌ورزد، چندانکه بسبب  
کمال شوق به پروردگارش شهوات دنیا از دل او بیرون می‌رود.

سوری که درو هزار جان قربان است  
چه جای دهل زتان بی سامان است

---

۱- اصلش ازری ، مقیم نیشابور ، و از اصحاب ابوالقوارس شاه  
کرمانی و یحیی بن معاذ رازی بود و بسال ۴۹۸ هجری درگذشت.

شیخ ابو عبدالله خفیف<sup>۱</sup> گوید: الارادة سمو القلب بطلب المراد  
و حقیقتها استدامة الجدد و ترك الراحة. یعنی ارادت دل را بسوی  
مراد می کشاند و حقیقت ارادت دوام کوشش و ترك آسایش است.

سیر آمده ای ز خویشتن می باید  
بر خاسته ای ز جان و تن می باید  
در هر گامی هزار بند افزونست  
زین گرم روی بند شکن می باید

ابوعلی رودباری<sup>۲</sup> گوید: المرید لا یرید لنفسه الا ما اراد الله  
له والمراد لا یرید من الکونین شیئا غیره<sup>۳</sup>. یعنی مرید برای خود آنچه  
که خدا بخواهد دوست دارد و مراد از دو جهان چیزی را جز  
خدا نمی خواهد.

پس مرید راضی به رضای دوست و تسلیم به قضای اوست.

---

۱- از مشایخ طریقت و از اصحاب رویم و جریری و ابن عطا بود و  
بسال ۳۹۱ هجری درگذشت.

۲- از اقطاب سلسله نعمت اللهی بود، در بغداد متولد شد و بسال  
۳۲۲ و یا ۳۲۳ هجری در مصر وفات یافت.

۳- کشف المحجوب ص ۱۹ و ۱۹۷.

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم  
که من بخویش نمودم صدا هتمام و نشد

«حافظ»

## نزوم مراد

پس از آنکه بذر سعادت ارادت از دست عنایت الهی در  
زمین دل افتاد، باید آن را تباه نسازد و به تصرف و تربیت شیخی  
کامل و صاحب ولایت بسپارد، که از آفات گوناگونش نگاه داری  
کند، تا چنانکه شاید و باید رشد کند و به حسب استعداد ثمر دهد.  
این است که حق تعالی پیغمبر اکرم را فرمود: انک لتهدی الی  
صراط مستقیم (سوره شوری آیه ۵۲) یعنی ای پیغمبر تو به راه  
راست هدایت می کنی. مولوی گوید:

بوسه زن بر آستان کاملی  
زان بود که ترک سرور کرده ای  
نیست اینجا چاره جز کشتی نوح  
که منم کشتی درین دریای کل  
شد خلیفه راستی برجای من  
روگردانی ز کشتی ای فتا

کیمیا پیدا کن از مشت گلی  
اینهمه که مرده و پژمرده ای  
آشنا هیچ است اندر بحر روح  
این چنین فرمود آن شاه رسل  
یا کسی کو در بصیرتهای من  
کشتی نوحیم در دریا که تا



و اگر بخدمت بزرگی رسد و نفس خود پرست او بهانه  
گیرد که آیا این شیخ کامل است یا نه ؟ اشارت : علیکم بالسمع  
و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا - یعنی اگر بنده حبشی هم سخن  
حق گوید بشنوید و اطاعت کنید - راکار بندد و بداند که اگر در  
تصرف بنده حبشی باشد به از آنکه در تصرف خود باشد.

کمال خجندی گوید :

مگو کا صاحب دل رفتند و شهر عشق شد خالی  
جهان پر شمس تبریز است کو مردی چو مولانا

موسی علیه السلام با مرتبه نبوت خدمت شعیب کرد.

حافظ گوید :

شبان وادی ایمن گهی رسد بهراد  
که چند سال بجان خدمت شعیب کند

پس از آنکه موسی به پیامبری رسید و به فضیلت : و کتبنا له  
فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء (سوره اعراف  
آیه ۱۴۲) مفتخر شد . - یعنی برای او در لوح ها از هر چیزی پندی  
و برای هر چیزی بیانی نوشتیم - با فروتنی پیر راه را گفت :  
هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا (سوره کهف آیه ۶۶)  
یعنی آیا ترا پیروی کنم تا آنچه را که برای رسیدن بحق آموخته ای  
مرا بیاموزی ؟ پاسخ شنید : انك لن تستطیع معی صبرا (سوره کهف  
آیه ۶۷) - یعنی هرگز تو با من صبر نتوانی کرد.

مشایخ طریق درباره لزوم مراد گفته اند : لادین لمن لاشیخ له-  
یعنی آنکه رهبر ندارد دین ندارد .

صحبت لاری گوید :

بگف گر زلف دلداری نداری

کم از گبری که زناری نداری

افزون بر اینها که گفته شد شواهد دیگری نیز هست که  
جویندگان و رهروان را به داشتن پیر طریقت توصیه می کند و ما  
تا آنجا که مقدور باشد آنها را بیان می کنیم :

۱- رسیدن به کعبه ظاهری راهبر ممکن نشود. نیک پیدا است  
که برای زیارت کعبه باطن یا دل، راهنمایی کامل و پیری واصل  
لازم است.

مولوی گوید :

آن وهی که بار ها تو رفته ای

بی قلاوز اندر آن آشفته ای

پس دهی کان را ندانستی قوهیج

هین مروتها ز رهبر سرههیج

امام بعث ناطق جعفر صادق علیه السلام می فرماید :

و یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا وانت بطرق السماء  
اجهل منك بطرق الارض فاطلب لنفسك دلیلا .

یعنی: هريك از شما كه چند فرسنگ از شهر خارج شود برای خود راهنمایی می‌جوید: تو كه به راههای آسمان از راههای زمین نادان تری برای خود راهنمایی بجو.

۲- با بودن رهنان بسیار و دام گستران مردم آزار بی‌درقه صاحب ولایتی پیمودن این راه بس خطرناك است.

حافظ گوید:

قطع این مرحله بی همراهی خضرمكن

ظلماتست بترس از خطر گمراهی

۳- در مراحل سیر و سلوك برای سالك امتحانات و گرفتاریهایی پیش می‌آید كه جز بهمت شیخی بصیر و مرشدی آگاه از میان نمی‌رود.

مولوی گوید:

زهر قاتل صورتش شهد است و شیر

هین مرو بی صحبت پیر خبیر

۴- آفت‌ها و شبهه‌ها و لغزشهای این راه زیاد است كه باید بكمك پیر از میان رود، زیرا از فریب نفس نتوان رست جز بتوجهات رهبر كاملی كه گریزگاه را بشناسد.

مولوی گوید :

پیر را بگزین که بی پیــــران سفر  
هست ره پر آفت و خوف و خطر  
گر نباشد سایه پیر ای فضول  
بس تو را آشفته دارد بانگ غول

۵- صوفی برای رهایی از بیماریهای نفسانی، پزشکی معنوی لازم دارد، تا به فیض روح قدسی او بیماریش به بهبودی گراید و دردها درمان پذیرد.

مولوی گوید :

با مریضان چند گـوئی ای مریض  
من مریضستم بفـریاد عریض  
جو طبیبی کز مرض سالـم بود  
کو بدرمان مرض عالـم بود

۶- سالک به بعضی مقامات روحانی می رسد که از کسوت بشریت و لباس آب و گل مجرد می شود، و پرتوی از ظهور آثار صفات حق بدو می پیوندد، و ذوق اناالحق در وی پدید می آید و بغرور می افتد : در این مقام ممکن است دردِ اَم آفت حلول و اتحاد افتد: شیخی ناظرو مرادی قادر باید که با تصرف معنوی او را از این پندار بیرون آورد و گرنه در این گمراهی کارش به تباهی کشد.

صحبت لاری گوید :

گرفتم کز فلاطون بر تراستم  
کتاب هفت ملت از براستم  
نخوانم تا رموزی ز آشنائی  
بر پیـر طریقت کافرستم

۷- مشاهداتی برای اهل طریق پیش می آید که بعضی دلیل  
برزیادتی و برخی شاهد نقصان سالک است ، پیری آگاه باید که  
برای او تفسیر و تعبیر کند تا اگر دلیل بر ترقی بود سبب تشویق او  
گردد ، و اگر گواه بر نقصان بود به رفع آن بکوشد ، زیرا زبان  
غیب را اهل غیب دانند و رموز آشنائی را آنان خوانند.  
۸- خود بینی و خود خواهی راهروان جز بهمت پیر و توجه  
و تربیت او از بین نرود.

مولوی گوید :

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر  
دامن این نفس کش را سخت گیر

مکن که کوکبه دلبری شکسته شود  
که چاکران بگریزند و بندگان بجهند  
«حافظ»

## وظایف مراد نسبت به مرید

صاحب دولتی که به مسند ارشاد و سریر ولایت جلوس نمود  
و جهت هدایت طالبان قیام فرمود ، ناچار است که وظایف  
مرادی و آداب دلبری را مراعات کند ، باشد که ازرنج خود گنج  
یابد و ازجود خود سود برد . اینک تا آنجا که امکان دارد شمه‌ای  
از آنها را بیان می‌کنیم :

۱- مراد باید به اندازه نیازمندی از علم شریعت بهره مند باشد  
تا اگر مرید محتاج شود او را بیاموزد و اگر لازم آید به عالم  
دین رجوع دهد.

۲- مراد باید دارای کار و پیشه‌ای باشد تا مرید را هم به  
کار تشویق کند.

۳- مراد باید برای رفع نیازمندیهای مرید به اندازه توانائی همت گمارد تا مرید بتواند بحق بپردازد.

۴- مراد باید از سرزنش مردم و زبان آنان نیندیشد تا بتواند مرید را از حاسدان و بد خواهان نگهداری کند.

حافظ گوید :

سر ما فرو نیاید بکمان ابروی کس

که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد

۵- مراد باید به دنیا داری نپردازد تا حال مرید مبتدی از رفتار او تباه نگردد و فساد ارادت پدید نیاید، زیرا مرید در آغاز حال با چون و چرا سروکار دارد.

۶- مراد باید بجهان و مردم آن زیاد التفات نکند و بردارائی مرید ننگرد ، تا مرید در اعتراض نیفتد و ارادتش تباه نشود ، چه مرید را هیچ آفتی بزرگتر از اعتراض بر رفتار و حالات مراد نیست.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

«حافظ»

۷- مراد باید نسبت به مرید دلسوز باشد و کاری را که توانائی ندارد به او نسپارد و او را آهسته آهسته و بمدارا در کار آورد.

ما درخت افکن نه ایم آنها گروهی دیگرند  
با وجود صد تبر يك شاخ بی بر نشکنیم  
«وحشی بافقی»

۸- مراد اگر از مرید اندك لغزشی دید نباید درخشم شود ،  
و او را برنجاند ، مگر به هنگام تأدیب ، باندازه لازم ، تا مرید از  
دایره ارادت بیرون نرود.

ای سایه—مان در میان کبک و باز  
حلم حق شو با همه مرغان بساز  
بلبل بسیار گو را پر مکن  
باز را و زاغ را بره—م وزن  
«مثنوی معنوی»

۹- اگر بمقتضای بشریت از مرید حرکتی که زیبنده او نباشد  
سرزند مراد باید از آن درگذرد.

حافظ گوید :

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان  
هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود

۱۰- مراد نباید با مرید تند خوئی کند زیرا مرید باید خوی  
پسندیده را از مراد فراگیرد، چنانکه گفته اند: نهاد مرید آینه افعال  
و اخلاق مراد است.



۱۱- مراد باید صلاح کار مرید را بر صلاح کار خویش ترجیح دهد و کوشش خود را برای آسایش او به کاربرد و مفاد آیه کریمه؛ ویوثرن علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة، را پیوسته در نظر داشته باشد. (سوره حشر آیه ۹) - یعنی انصار مهاجرین را بر خود ترجیح میدهند اگر چه خود نیاز داشته باشند.

۱۲- مراد باید دارای نیروی توکل باشد تا برای روزی و معاش مرید اندوهگین نشود، و مرید را از ترس هزینه زندگانش نومید نسازد.

مجدوب تبریزی گوید :

در جهان آرزو مردانه تا بستیم صف  
از توکل جوشن و از همت افسر خواستیم

۱۳- مراد باید از نعمت ولایت بهره‌مند باشد تا بتواند مرید را نیز از آن بهره‌ای بخشد و سالکی را که لایق بداند از تلقین اذکار و راهنماییهای لازم دریغ نکند.

۱۴- مراد باید نه به زیادی مرید شاد شود و نه از کمی آنان دلتنگ گردد، هر که باو پیوندد او را آورده حق شناسد و خدمت او را خدمت حق داند و هر که برود برده حق داند.

مولوی گوید :

علم تقلیدی و تعلیمی است آن  
 کز نفور مستمع دارد فغان  
 طالب علم است بهر عام و خاص  
 نه که تا یابد از این عالم خلاص  
 مشتری من خدایست او مرا  
 میکشد بالا که الله اشتری  
 این خریداران مفلس را بهل  
 چه خریداری کند يك مشت گل

۱۵- مراد باید در تربیت مریدان کوتاهی نکند و بر اقرار و انکار و یافت و نیافت آنان راضی باشد و بر احکام ازلی اعتراض نکند.

۱۶- مراد باید از روی وقار و حرمت با مرید زندگی کند تا مرید گستاخ نشود که گستاخی مرید موجب سستی ارادت و دور افتادن او است.

۱۷- مراد باید در کارها شتاب نکند و با Hastگی در مرید تصرف نماید تا مرید بعالت خامی از کار نیفتد.

۱۸- مراد باید با مرید نیکو پیمان باشد تا به سبب بی ثباتی و بد عهدی مرید حقوق او را فرو نگذارد و به هر حرکت همت از وی باز نگیرد.

---

۱- اشاره است به آیه ۱۱۱ سوره ۹.

۱۹- مراد باید با هیبت باشد و مرید را از وی شکوهی و عظمتی و هیبتی در دل بود تا درنهمان و عیان مؤدب باشد و نفس مرید را از هیبت ولایت مراد شکستگی و آرامش پدید آید ، و شیطان خود بینی را در سایه هیبت ولایت مراد یارای تصرف در مرید نباشد.

۲۰- مراد باید که گدا و توانگر در چشمش یکسان باشند و منصب و مقام و دارائی اشخاص را در نظر نگیرد تا رخنه در ارکان ارادت مریدان نیفتد و حالشان تباه نگردد.

## وظایف مرید نسبت به مراد

بیماری که طیب خود را شناخت یا مریدی که مرادش را یافت و با او نرد عشق باخت ، باید بوظائف خود آشنا و بآداب خود بینا باشد، تا بتواند بدان وسیله رضایت مراد را که رضایت خداست بدست آورد، زیرا نظیر رازپروزی مرید است. هر کس نتواند پاس حقوق مراد را نگهدارد پاس حقوق خدا را نیز نتواند نگاهداشت.

من ضیع الرب الادنی لم یصل الی الرب الاعلی - یعنی هر که حقوق پروردگار یا مربی کوچک (مراد) را تباه سازد به پروردگار بزرگ نمی‌رسد.

مولوی گوید :

قطب شیر و صید کردن کار او  
باقیان این خلق باقی خوار او  
تا توانی در رضای قطب کوش  
تا قوی گردد کند در صید جوش

اینک آداب و وظائفی را که مرید باید مراعات کند باندازه  
امکان در زیر بیان می‌کنیم :

۱- مرید باید خلوص نیت و پاکی عقیدت پیش‌آورد و بداند  
که مشایخ طیبیان الهی هستند، و بیماریهای دل و دین را در سیمای  
مرید از آثار و علامات دریابند، و بی‌آن‌هم به مصداق: انهم جواسیس-  
القلوب فجالسواهم بالصدق<sup>۱</sup>، به دل‌ها راه یابند و رازدرون را  
بدانند.

مولوی گوید :

شیخ کوینظر بنورالله بود<sup>۲</sup>  
از نهایت وز نخست آگه بود  
در درون دل درآید چون خیال  
پیش او مکشوف باشد سر حال  
آنکه بر افلاک رفتارش بود  
بر زمین رفتن چه دشوارش بود

۲- مرید باید مراد را تنها رهنمای خود داند، زیرا اگر کسی

---

۱- یعنی آنان بازرسان دل‌ها هستند با ایشان برآستی بنشینید - از  
ابوعبدالله انطاکی است - صفحه ۵۵ کتاب احادیث مثنوی تالیف بدیع الزمان  
فروزانفر .

۲- اشاره به حدیث نبوی است : اتقوا فراسته المومن فانه ینظر  
بنورالله - بترسید از فراست مومن که او با نور خدا می‌نگرد.

را از او کاملتر پندارد، رابطه محبت و الفت ضعیف شود، و اقوال و احوال مراد در او بسزا اثر نبخشد.

۳- مرید باید اسرار پیر را پوشیده دارد و هر کرامت و واقعه‌ای را که مراد پنهان کند، چون بر آن آگاهی یابد فاش نسازد.

مولوی گوید :

عارفان که جام حق نوشیده‌اند  
راز ها دانسته و پوشیده‌اند  
سر غیب آن را سزد آموختن  
که ز گفتن لب تواند دوختن

۴- مرید باید در محضر پیر خاموش باشد و خود نمائی نکند و اگر خواهد سخنی گوید حکم آیه شریفه : یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی، را در نظر گیرد، که می‌فرماید: ای گروندگان صدای خود را از صدای رسول خدا بلند تر نکنید (سوره حجرات آیه ۲).

مولوی گوید :

رخت ها را سوی خاموشی کشان  
چون نشان جوی مکن خود را نشان  
چونکه در دریا رسی خامش نشین  
اندر آن حلقه مکن خود را نگین  
پیش بینایان خبر گفتن خطا است  
کان دلیل غفلت و نقصان ما است

۵- مرید باید به مصداق آیه کریمه : یا ایها الذین آمنوا لا تقدّموا

بین یدی الله و رسوله ، در هیچ امری برمراد خود تقدم نجوید که می فرماید : ای کسانی که ایمان آورده اید برخدا و پیغمبرش پیشی نگیرید (سوره حجرات آیه ۱). در شأن نزول این آیه گویند جماعتی در محضر رسول اکرم ﷺ بودند . هرگاه سائلی از حضرتش مطلبی می پرسید آنان از پیش خود اظهار نظر میکردند تا اینکه خطاب عزت ایشان را بدین آیت تأدیب فرمود و از آن نهی کرد :  
۶- مرید باید برگفتار و کردار پیر درنهان و عیان اعتراض نداشته باشد و بر آنچه فرماید صبر کند و بر هر چه از تصرفات مراد پی نبرد از نادانی خود داند و بر نقص مراد حمل نکند، تا رخنه در بنای محبت او نیفتد و مخاطب بخطاب :

فان اتبعنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لك منه ذکراً ، نگردد (سوره کهف آیه ۷۰) - پیر طریقت موسی علیه السلام را گفت : اگر مرا پیروی می کنی از من چیزی سؤال مکن تا خودم از آن به تو باز گویم - .

مولوی گوید :

چون گرفتی پیر هین تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضر ای بی نفاق

تا نگوید خضر رو هدا فراق

هر که امر پیر را شد زیر دست  
روشنایی یافت از ظلمت پرست  
همچو اسمعیل پیش سر بنه  
شاد و خندان پیش تیغش جان بده  
گرم گوید سرد گوید خوش بگیر  
تا ز گرم و سرد بجهی وز سعیر  
گرم و سردش نوبهار زندگی است  
پایه صدق و صفا در بندگی است

یکی از مریدان جنید - رحمه الله علیه - وقتی از شیخ سؤالی کرد  
و بعد از آن بر جواب اعتراض می نمود . جنید فرمود :  
فان لم تومنوالی فاعتزلون - یعنی اگر به من ایمان ندارید  
از من جدا شوید .  
۷- در مقام امتحان پیر بر نیاید که تصرف ناقص در کامل از  
نادانی است .

مولوی گوید :

شیخ را کو پیشوا و رهبر است  
گرمردی امتحان کرد او خواست  
امتحانش گر کنی در راه دین  
هم توگردی ممتحن ای بی یقین



امتحان همچون تصرف دان در او  
رو تصرف در چنان شاهی مجو  
ای ندانسته تو شو و خیر را  
امتحان خود را کن آنگه غیر را

۸- مرید باید در حضور پیر ترك ناز و نخوت و استغنا کند  
و به نیاز و فروتنی و افتادگی گراید.

مولوی گوید :

پیش یوسف نازش و خوبی مکن  
جز نیاز و آه یعقوبی مکن

۹- آسایش مراد را بر آسایش خود ترجیح دهد.  
۱۰- مرید باید مفاد آیه : والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا-  
را در پیروی از مراد و رسیدن به قرب حق کاربندد، و تا می تواند  
در خدمت به او بکوشد و تسلیم تصرفاتش گردد، و از بدل مال و  
جان در راه مرادش خود داری نکند، زیرا آتش ارادت و محبت  
مرید بدین طریق نیز تر گردد. در آیه می فرماید: کسانی که در راه ما  
کوشش کنند راههای خود را به آنان نشان می دهیم. (سورة عنكبوت  
آیه ۶۹).

هر کس از کوی تو ای شوخ ستمگر گذرد  
شرط اول قدم آنست که از سر گذرد

۱۱- مرید نباید دانش و سیر معنوی خود را به رخ مراد بکشد که دلیل اثبات خود پرستی و نفی خدا پرستی است.

۱۲- مرید نباید در حضور پیر صحبت از دنیا و اهل آن کند و بیهوده مزاحم اوقات او شود، و اگر بخواهد سخنی بگوید باید از حال مراد دریابد که مجال شنیدن سخن او را دارد یا نه، و پیش از صحبت باید طلب توفیق ادب از حق کند و سپس لب به سخن گشاید.

۱۳- مرید نباید از ارادت خود بر مراد منت نهد، بلکه بایستی بجان منت پذیر او باشد که پرورش روح و وساطت فیض و فتوح او را پذیرفته است، و متوجه مفاد این آیه باشد که می فرماید: **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُلْ لَا تَمْنُوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمْنُ عَلٰى اِيْمَانِكُمْ اِنَّ هٰذَا كُمْ لِلْاِيْمَانِ اَنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ -** یعنی ای پیغمبر بر تو منت می نهند از اینکه اسلام آوردند بگو از اسلام خود بر من منت نگذارید؛ بلکه اگر راست می گوئید خدا بر شما منت دارد که بایمان راهنمایی فرمود - (سورة حجرات آیه ۱۷).

۱۴- مرید نباید منتظر آن باشد که مراد دست او را بگیرد و در بساط قرب حق تعالی بنشاند، بلکه باید پیوسته در هر حالی که هست بدان راضی باشد، و بداند بهنگام خود آنچه را که استعداد داشته باشد به او میرسد.

۱۵- مرید باید دارای شغلی باشد تا هم مراد را از اندیشه مخارج خود فارغ دارد و هم سربار دیگران نشود.

۱۶- مرید باید اگر مراد او را براند از وی دور نشود و بر ملازمت صحبت او استوار باشد و چنان اندیشد که توفیق او در ملازمت و خدمت مراد است و بس. بزبان دل بگوید: یا برآستان او جان دهم یا به مقصود برسم، زیرا که مراد برای جستجو از حالات مرید آزمایشهای زیاد پیش آورد تا در صورت رد یا قبول او را به او شناساند و شناسد.

ابوعثمان حیری در خدمت شاه کرمانی رحمه الله بقصد زیارت ابوحفص حداد به نیشابور آمد و فریفته او شد، هنگام مراجعت از شاه کرمانی اجازه توقف خواست و هنوز جوان بود. ابوحفص او را از نزد خود براند و فرمود که نباید به مجلس ما بیایی. ابوعثمان تصمیم قطعی گرفت که بر درخانه او گودالی بکند و در آنجا بنشیند و بیرون نیاید تا وقتی که ابوحفص او را اجازه دهد و بخود خواند. چون ابوحفص این کمال ارادت و صداقت در او دید او را بخواند و محبت فرمود و از محارم خود ساخت و دختر خود را بعقد او درآورد و او را بخلافت خود نصب کرد.

۱۷- مرید باید به هیچ امری از امور دینی و دنیوی، کلی و جزئی، بی مراجعه به شیخ وبدون اجازه و رضای او شروع نکند. و نیز در عبادات بی اجازه او به اذکار و اوراد و مراقبت نپردازد

و بدانند که با داشتن رهبر به رأی خود متکی بودن روا نیست اگر چه رأیش درست باشد .

۱۸- مرید باید نظر مراد را مراعات کند، و آنچه را که میل ندارد بر آن اقدام ننماید و به سبب اعتماد بر نیک خوئی و کمال بردباری و گذشت مراد آنرا حقیر نشمارد، و بدانند که نارضامندی مراد در نفوس مریدان اثری تمام دارد .

۱۹- مرید باید در کشف وقایع چه در خواب و چه در بیداری به دانش مراد و تدبیر او رجوع کند، و با اندیشه و رأی خود بر درستی آن داوری نکند، چه ممکن است منشأ آن واقعه حدیث نفس مرید باشد و علم او بدان نرسد، و بر صحتش حکم کند و از آن خلل ها پدید آید . پس چون بر مراد عرضه کند و مراد با بینائی درونی خود بر آن آگاه شود، اگر درست باشد آن را گواهی دهد و گرنه تعبیر درست آن را برای او نمایان سازد.

۲۰- مرید باید سخن مراد را به گوش دل و بر وجه قبول بشنود و بپذیرد و پیوسته منتظر باشد که شیخ چه می فرماید و زبان او را واسطه کلام حق داند، و یقین شناسد که او به خدا گویاست نه به هوا، و میان کلام مراد و حال خود وجه مناسبت و مطابقت طلبد و با خود چنان اندیشد که بر در حق بزبان استعداد صلاح خود می جوید .

۲۱- مرید باید در حضور مراد در کردار و گفتار پای از حد خود فراتر نهد، و احتشام و وقار مراد را نگاه دارد، تا راه فیض بسته نشود. باید همیشه در گفتگوی با وی جانب احترام و اکرام را رعایت کند.

وقتی گروهی از بنی تمیم بردر حجره رسول- علیه الصلاة والسلام- از برای درخواست بیرون آمدنش بانگ می زدند: یا محمد اخرج الینا- یعنی ای محمد به سوی ما بیرون بیا- خطاب از حق رسید که ان الدین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون ولوانهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیر آلهم والله غفور رحیم (سوره حجرات آیه ۴ و ۵) - یعنی کسانی که از بیرون حجره ها ترا می خوانند بیشترشان نمی دانند و اگر شکیبائی کنند که بیرون آئی برای آنان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

و نیز در رفتار خود باید بزرگداشت و احترام او را واجب بیند، مثلاً در حضور مراد سجاده خود نیندازد، در مجلس ذکر تا تواند خود را از حرکات و فریاد های نابهنجار نگهدارد و هرگز در حضور او با صدای بلند نخندد.

۲۲- مرید باید در پرسش از مراد حد مرتبه خود نگهدارد و در چیزی که نه مقام وی بود و نه حال او سخن نگوید و هرگز از ضرورات احوال خود بیشتر نپرسد، و بداند همانگونه که سخن

سودمند آن بود که به اندازه فهم شنونده گویند، پرسش خوب نیز آن بود که بقدر مرتبه پرسش کننده باشد.

۲۳- مرید باید اسرار خود را پیش مراد اظهار کند و هر کرامتی و موهبتی که حق تعالی بدو ارزانی داشته باشد خدمت شیخ بگوید، زیرا پوشیدن راز از مراد مانند گره ایست در درون او که بدان گره راه گشایش و مدد خواهی از شیخ بسته شود، و چون باشیخ در میان نهد آن گره از میان برود.

۲۴- مرید باید هر چه از شیخ نقل می کند در خور فهم شنونده باشد. سخنی را که شنونده به حقیقت آن نرسد نگوید. چه هر سخنی که شنونده از آن مراد گوینده را دریابد سودی ندهد و امکان زیان دارد و دور نیست که عقیده شنونده در باره شیخ سست و تباه گردد.

پاره‌ای از نوشته های این دفتر از کتاب های زیر اقتباس شده است :

۱- مصباح الهدایة و مفتاح الکناية عزالدین محمود کاشانی

۲- مرصاد العباد

that are beyond his spiritual state and station. In addition, he must realize that the only talk that is profitable for him to hear is that which is in accordance with his own understanding.

23) The disciple must tell the master his secrets, as well as all the miracles, graces and spiritual powers that God may grant him. This is essential, because concealing a secret from the master is like tying a knot in the inner being of the disciple. This knot closes the way by which spiritual expansion and help is received from the master. However, when the secret has been divulged to the master, the knot becomes untied.

24) When he is talking to someone else about the master, the disciple must speak in accordance with the capacity of his listener's understanding. That is to say, the disciple should not speak of any matter which his listener will not be able to follow. When a listener does not understand what has been said about the master, he cannot profit from what he has heard. In such a case, it is likely that the listener's idea of the master will be weakened or even completely undermined.

where he will obtain what is best for him according to his capacity to receive.

21) The disciple must not be too familiar either in words or actions in the presence of the master, as this can veil the Divine Majesty and so cut off the outpouring of Grace. By being discreet and respectful in the master's presence, the disciple remains receptive to the Divine.

Once a group of disciples who wished to see the Prophet, gathered at the door of his house and cried, "O Mohammad, come out to us." At this point the following Qoranic verses were revealed.

"Those who call you from outside your house know not what they do. It would be better that they wait patiently until you come out. God is most forgiving and compassionate."

(15:4-5)

Respect is also shown by not praying in front of the master. And when the disciples pray together, or when they are gathered for the Zekr, they must control themselves as much as possible from voluntary bodily movement and crying out. They must also never laugh loudly while in his presence.

22) When the disciple asks the master a question it must not be one which is beyond the disciple's capacity to understand. He must realize his limits, and not ask questions about matters



18) The disciple must follow the directions of the master. Although the master is tolerant, patient, and forgiving, the disciple must not take his instructions lightly, for disobedience to the master will adversely affect the disciple's progress.

19) The disciple must consult the master with regard to any witnessings he may have, whether they be visions or dreams. He must not attempt to evaluate such occurrences on his own, since their source may have been his 'self'. By himself, the disciple may misjudge their validity, and misinterpret them. This could be detrimental to him.

For these reasons, he should tell any witnessing to the master, who with true insight, will be aware of the validity of the witnessing and give its correct interpretation to the disciple.

20) The disciple must diligently listen and be wholeheartedly receptive to the words of the master. He must at all times await with eagerness whatever the master may say, for it is through the master that he receives the words of the Real.

Because he knows with certainty that the master speaks by the inspiration of God and not by the promptings of the 'self's' desires, the disciple constantly strives to understand the relationship between his own state and the words of the master. Gradually, he comes to feel that he has reached the threshold of the Reality of the Truth,

nearby, realizing that grace is received by attending to and serving the master.

By the master's accepting and rejecting of the disciple, by testing him in a multitude of ways, the disciple is both shown to himself, and known by the master. In such circumstances, many a heart has cried out, "I will either die on his threshold or reach the goal."

Abu-Osmân Hayyeri went to Nishapur to see Abu-Hafs Haddâd, and became spiritually enraptured. He wished to stay, but Abu-Hafs drove him away and told him not to come back. Abu Osmân dug a trench at the entrance to the master's house and remained there in the hope that Abu-Hafs might give him permission to re-enter. When Abu-Hafs saw the sincerity and devotion of Abu-Osmân, he accepted him as his disciple, and treated him with great loving-kindness. Later, Abu-Osmân became the closest companion of Abu-Hafs, married his daughter, and eventually succeeded him as the master.

17) The disciple must never undertake any matter of consequence without first having obtained permission from the master. He must realize that even though his own opinion may be correct, as long as he is under the guidance of the master, he must not rely upon his own ideas for directing himself.

13) The disciple must not feel that the master is indebted to him because of his devotion. He must understand, rather, that he owes the master everything, as he receives from him spiritual expansion and nourishment, and Divine Grace. As it is said in the Qoranic verse,

“O Prophet, they feel that you are indebted to them, as they have surrendered (accepted Islam). Say to them, ‘Do not feel that Islam is indebted to you; on the contrary, if you are sincere you will know that you are indebted to God, because he has guided you to faith.’ ”

( 49 : 17 )

14) The disciple must not expect that the master will take him by the hand and raise him to the vast expanse of the Transcendental Reality of the Truth. He must be content with whatever state he is in at any given moment, understanding that he will arrive at whatever state he is capable of realizing.

15) The disciple must have a job, freeing himself from dependence on the master for his financial support. In this way, he is also not a parasite on other people.

16) If the master expels the disciple, he should not go far away; he should persist in remaining

He must relate this saying to his service and devotion to the master and to the awaited arrival at the threshold of the Truth. To the fullest extent of his capabilities, the disciple must try to serve the master and surrender himself to his spiritual dominion. This involves sparing neither his possessions nor his soul. In such a manner, the disciple's fire of devotion will blaze more fiercely.

*If anyone wishes to enter your domain,  
O bewitching source of my torment,  
the first step is made  
by sacrificing his head.*

11) The disciple must not display his knowledge before the master, nor the results of his experience in meditation, as this is but an affirmation of self-worship and a denial of the Love of God.

12) The disciple must not speak of worldly affairs and those involved in them in the presence of the master, and thus waste his time with useless chatter. If the disciple wishes to speak, he must be discreet and sense the right moment to do so. Before speaking, he must seek from God the grace of proper behaviour; having done this, he may begin to speak.

*Go away! Do not seek  
to influence such a king.  
Since you do not have true discrimination,  
test yourself  
and think not of others.*

«Rumi»

8) In the presence of the master, the disciple must abandon all pride, self-esteem and attempts to attract attention, and turn towards humility, spiritual poverty and need.

*In the presence of Joseph, the beloved,  
do not flirt and display your beauty.  
Do nothing but cry  
and weep in supplication  
like Jacob, the lover.*

«Rumi»

9) The disciple must place the master's peace and tranquility before his own.

10) The disciple must keep in mind the following Qoranic verse :

“I will show my path to those who struggle towards me.”

( 29 : 69 )

*then you will be freed  
from the bonds of opposites  
and the depths of hell.  
The master's anger and kindness  
are the thunderstorms and sunshine  
of life's new spring.  
From them grows forth the rose  
of the disciple's sincerity and purity.*

*«Rumi»*

One of Junayd's disciples asked him a question, and then criticized the master's answer. At that point Junayd said, "If you do not have faith in me, go away."

7) The disciple must not try to test the master, as it is sheer ignorance to imagine that one who is imperfect can influence a perfect man.

*If a disciple tests a master  
who is his leader and guide,  
he is an ass.  
If you test the master,  
it is really you that is being tested,  
O you of little faith!  
Testing the master  
implies a desire to affect him.*

cannot understand the master's words or actions, the disciple must attribute this to his own ignorance, and not to any imperfections in the master, otherwise his devotion to the master may decrease, and he may be told :

“If you are following me, ask no questions until I divulge the truth of the matter.”

( Qoran 18 : 70 )

*When you find a master, become surrendered,  
and just like Moses,*

*place yourself in the hands of Khezr.*

*Wait patiently*

*for the results of his guidance*

*O you who are sincere.*

*Then Khezr will not say,*

*“Go away! Leave me!”*

*Anyone who obeys the orders of the master  
is liberated from darkness,*

*and becomes illumined.*

*Like Ishmael before Abraham,*

*be obedient,*

*and with joy and laughter*

*give up your soul before his blade.*

*Listen happily, whether he speaks to you*

*warmly or coldly,*

*Do not consider yourself  
to be the signet in that ring.  
It is a mistake for those  
who can foresee the future  
to proclaim such news.  
That only shows  
one's ignorance and imperfection.*

*«Rumi»*

5) Under no circumstances may the disciple seek precedence for himself over the master, and he must keep in mind the following :

There was a time when a crowd of people was in the presence of the Prophet. Whenever someone asked him a question, a number of people would express their opinion before the Prophet answered. The following Qoranic verse was then revealed and corrected their self-seeking behaviour.

“O you who have kept the faith, do not precede God and the Prophet.” ( 15 : 1 )

6) Both in his inner being and outwardly, the disciple must neither criticize the master's words nor actions. If the master's meaning is not immediately clear to him, he must wait patiently. If he



3) The disciple must keep the master's secrets. That is to say, when he becomes aware of a miracle, some extraordinary power, or some occurrence that the master has kept hidden, he must not divulge it.

*Those who know the Truth,  
when they have drunk  
from the goblet  
of the true mysteries,  
do not disclose it.  
He who can learn the unseen secrets  
can keep silent.*

4) The disciple must be silent in the presence of the master and not draw attention to himself. If he wishes to speak, he does so in accordance with the following Qoranic verse: "O you who believe, do not speak louder than the Prophet."  
(15:2)

*Take refuge in silence.  
Since you are seeking for a sign,  
do not reveal yourself.  
When you arrive  
at the edge of the Ocean,  
sit in silence.*

is a divine physician who merely from the disciple's appearance, can perceive the hidden diseases of his heart and faith. As it is said in the sayings of the Prophet, "They are those who spy upon hearts, therefore be sincere while sitting with them." In other words, they have access to men's hearts and know their innermost secrets.

*The master who sees by the light of God  
is aware of the beginning and the end.  
He is like a thought  
that comes into the heart,  
and therein, the secret  
of one's state is revealed to him.  
He who travels throughout the Universe,  
has no difficulty  
in walking upon the earth.*

2) The disciple must only take the master as his guide, because if he imagines another man to be more perfect, then his relationship of Divine Love and spiritual intimacy with the master will be weakened, and the master's words and states will cease to produce their proper effects.

If he cannot undertake his responsibilities with respect to his master, he will surely not be able to do so for God. As the sufis have said, "One who spoils his relationship with the lord who is near him, will not be able to reach the Lord on high."

*The master is a lion  
and hunting is his work,  
while the rest of creation  
are but scavengers.  
As long as you are able,  
try your best to satisfy the master.  
Then he will be strong and active  
in his hunting.*

«Rumi»

The disciple's responsibilities are many and varied. The following are some of them and the ways in which they must be performed:

1) The disciple must be sincere in intention and pure in faith. He must realize that the master

18) The master must be one who has an august presence. This inspires respect in the disciple's heart, and brings about the proper manner of derives in his actions. The master's majesty and saintliness break down the disciple's 'self', so that peace enters his heart. The Satan of 'self'-consciousness loses all power in the presence of such saintliness.

19) The master must be one who sees both millionaires and beggars in the same light. In his presence, social position, high birth and wealth are of no importance. Thus the ground of devotion is kept fertile for each disciple, regardless of his standing in the material world.

### **The Disciple's Duties to the Master**

When a sick man recognizes his doctor, or when a disciple has found his master and has begun to lose his 'self' in the way of Love, he must become familiar with the behavior and responsibilities that relate to him. Thus he is able to satisfy the master and comes into harmony with the will of God, having overcome a major obstacle on the path.

14) The master must be one who does not spare any effort in training his disciples. Whether they accept or reject his teaching, whether they realize the Truth or die without it, he is satisfied, and not critical of what has been decreed from pre-eternity.

15) The master must be one who in his daily life with the disciple is always dignified and worthy of respect; nothing in his manner provides occasion for the disciple to become rude or flip-pant. Flippancy on the part of the disciple weakens his devotion to the master, and leads him away from the path.

16) The master must be one who does not advance his disciple too quickly on the path. Instead, he brings him along slowly so that the disciple does not fall away from the path because he has been pushed too hard.

17) The master must be one who keeps his word with the disciple, even when the disciple is not constant in his service or devotion. He neither neglects his duties towards the disciple nor withdraws his grace with every mistake the disciple makes.

enables him to guide worthy travelers, and teach them the remembrances of the Reality of the Truth.

13) The master must be one who is neither gladdened by an increase of disciples, nor saddened by their decrease. He knows that each disciple who unites himself to the master is seen as having been brought by the Reality of the Truth and has come to serve the Reality. Similarly, he knows that each disciple who goes away is taken by this same Reality.

*He who has acquired learning  
and false knowledge,  
cries out when his listeners leave.  
He seeks knowledge for procuring students,  
not for being liberated from this world.  
The master has passed from these  
worthless buyers.  
As a handful of dust can buy nothing.  
His only customer is God. He draws  
the master up  
and buys the souls of the true believers.*

«Rumi»

9) The master must not be one who is quick-tempered, because the disciple learns from him to develop a pleasant disposition. As it is said, "The disciple's inner self is a mirror of the master's actions and manners."

10) The master is one who places his disciple's welfare before his own, ensuring his disciple's peace and tranquility. He must always keep in mind the following verse from the Qor'an :

"They prefer the welfare of the refugees to their own, though they themselves are needy." (59:9)

11) The master is one whose trust in God is such that he does not become anxious over the provision for his disciple's subsistence.

*When we arrayed ourselves with resolution  
we needed a helmet of divine intention  
and a coat of mail formed  
of trust in God.*

*•Majzub-e Tabrizi•*

12) The master must be one who receives the rays of divine wealth and sainthood, so that he can transmit them to the disciple. This also

upsets the disciple. Instead, he may admonish him in a suitable manner at the proper time. Otherwise, **I**t is possible that the disciple will lose his devotion for the master.

*O Solomon, while you are among  
both partridges and falcons,  
maintain a divine forbearance,  
and live peacefully with all birds.  
Do not tear the feathers  
from the talkative nightingale,  
and keep well apart  
the unharmonious falcon and crow.*

«Rumi»

8) If from human nature, the disciple acts in an unsuitable manner, the master must be able to overlook such misbehaviour.

*See the good nature of the tavern master.  
For to his loving eyes,  
everything we rowdy drunkards do  
is beautiful.*

«Hâfez»



ned with the disciple's wealth, as such behaviour can quite easily ruin the beginner's spiritual state of devotion, and result in him becoming critical. This is essential, because a disciple tends to get lost in questioning and criticism at the beginning, and there is no greater disaster for a disciple than that of criticising the states and behaviour of the master.

*I am a slave of him who is free  
from all possible attachments in the universe.*

«Hâfez»

6) The master must be one who is compassionate with the disciple. He must not give him work beyond his capacity, preparing him for the path gradually and with loving care.

*We are not of those who fell trees;  
they are of another kind.  
Although we have a hundred axes,  
we do not break even one fruitless branch.*

«Vahshi Bâfqi»

7) If the master sees that the disciple has made a mistake, he neither becomes angry nor

1) The master must be one who knows the laws and doctrine of Islam sufficiently well so that if a disciple needs to be instructed in such knowledge, he can teach him, or else refer him to one who is better versed in such matters.

2) The master must be one who has an occupation, so he can encourage the disciple also to have one.

3) To the extent that he is able to do so, the master must be one who meets the financial needs of the disciple, in order to enable him to undertake the journey to the Reality of the Truth.

4) The master must not be one who is concerned about people's adverse criticism, so that he can protect the disciple from envious and malevolent tongues.

*We are not influenced by anyone.  
As the hearts of those  
who have left the world  
are set free.*

*•Hâfez•*

5) The master must not be too involved in worldly affairs. And he must also not be concern-

ing the disciple. But if the witnessing indicates imperfection, the master informs the disciple of this, so that the disciple can try to remove it. As those who are of the unseen world know the language of the invisible world; they can truly interpret these secrets of intimacy.

8) Only be the grace, attention and training of the master will the self-seeing and self-serving of the traveler pass away.

*Only the master's shadow of Love  
kills the self.*

*Do not let go of your devotion  
to him who kills the self.*

«Rumi»

### **The Master's Responsibilities to the Disciple**

When the possessor of divine riches accedes to the throne of guidance and dominion, and rises in order to guide seekers, he of necessity fulfills the responsibilities of a master, and observes the ways and manners of a beloved one.

Briefly, the master's responsibilities are the following:

A danger at this point, is that the traveler may fall into pride, and imagine that God has descended into *him*, and that God has united with *him*. In such a case, a clear-sighted shaikh and capable master is necessary to bring him out of this illusion by spiritual means. If this does not happen, his condition of being lost and off the path can be disastrous.

*Imagine that I am wiser than Plato  
and that I know by heart the sacred books  
of all nations.  
I am unfaithful unless I have learned  
the secrets of spiritual intimacy  
from the master of the Path.*

«Sohbat-e Lâri»

7) For those who are truly traveling on the spiritual path, witnessings occur. Some of these indicate spiritual progress, while others show imperfections.

The master must be informed of these witnessings in order to interpret them properly to the disciple. If the witnessing is truly an indication of spiritual progress, it can be a reason for encourag-

*Choose a master, for without one  
the road on this journey is  
full of hazards, fear and danger.  
If the shadow of the master is not near,  
you will be terrified  
by the shrieks of ghouls.*

*«Rumi»*

5) In order to become free from the disease of 'self', the sufi needs a spiritual doctor. In this way, by the grace of the master's holy spirit, the sufi's sickness is treated, and his pains are cured.

*Screaming, wailing, 'I am sick.'  
How long will you continue to consult  
those who are ill themselves?  
Seek a doctor who is healthy,  
as he can provide a cure  
for all the illnesses of the world.*

6) A spiritual state may come upon the traveler which liberates him from the cloak of being human, and the garments of water and earth. Here, a ray of light from the Divine Attributes unites with him, and the taste of "I am the Truth" may appear.

are even more ignorant of the celestial than of the terrestrial path, must seek a guide for yourself.”

2) As there are many obstacles and traps on the Path, the road is extremely dangerous without the Divine Grace of a master.

*Do not travel through these stations  
without the company of a perfect master.  
There is darkness. Beware of the danger  
of getting lost!*

« Hâfez »

3) The seeker will encounter many trials and difficulties while traveling along the path. It is only by the grace of an enlightened master that he will be able to pass through them.

*Deadly poison looks like honey and milk.  
Wait! Do not journey without a master who knows.*

« Rumi »

4) There are many hazards, doubts and mistakes made on this journey, so it needs to be made with the help of a master. One can only be liberated from the deceptions of the self by the grace of a perfect guide, who is truly a place of refuge.

In addition to what has been said above, there are other reasons why it is necessary for a seeker and traveler on the path to have a master.

1) It is not possible for a man to arrive at the Ka'aba<sup>1</sup> of this world without a guide. It is therefore clear, that in order to undertake the pilgrimage to the true inner Ka'aba of the heart, it is necessary to have a perfect guide, a master who is united with the Beloved.

*If you had been without a guide  
on that path which you  
have traveled many times,  
you would have lost your way.  
So beware, do not spurn a guide!  
Do not venture alone on the road  
which you have not yet seen.*

*•Rumi•*

Imam J'afar Sâdeq has said, "One who journeys far from the city seeks a guide. You, who

---

1. The Ka'aba is the first building constructed for the worship of God, having been built by Abraham at Mecca. Each year thousands of pilgrims walk around it, symbolizing the return of all believers to God.

Moses, although he was a prophet, served as a disciple. As Hafez wrote, "Moses found the Beloved after he had sincerely served for a few years." Then, having gained the spiritual riches of prophethood, he was graced as is described in the following verse:

"I wrote on the tablets, counsel sufficient for all matters, and an explanation of everything." (Qor'an 7:145).

With humility, Moses asked his master Khezr, "May I follow you so that you can teach me whatever you have learned about arriving at the Reality?" (Qor'an 18:66).

The answer he received was, "You will never be able to be sufficiently patient with me." (18:67).

The shaikhs of the Path have declared the following about the necessity of having a master: "He who has no spiritual master has no religion."

*If you do not have a lock of  
the Beloved's tresses in your hand,  
you are less than a Zoroastrian slave,  
as you do not even have his belt of faith.*

*«Sohbat-e Lâri»*



*In the ocean of the soul, it is impossible to swim.  
Here the only salvation is Noah's Ark.  
And so, the king of the Prophets declared:  
"I am the Ark in this infinite Ocean,  
as are those who truly are my successors,  
who truly have my divine vision.  
Together we are Noah's Ark in the Ocean.  
So do not turn away from this ship!"*

*•Rumi•*

If one comes to a master, and one's self-worshipping self begins to criticize and make excuses, such as, "Is this master perfect or not?", the following advice applies:

"Even if a lowly slave speaks, listen carefully and obey." Moreover, one must bear in mind that it is better to be possessed by a lowly slave, than by one's own self.

*Do not say that the Beloved has left  
and the City of Love is empty.  
The world is full of perfect masters,  
but where are the sincere disciples?*

*«Kamâl Khojandi»*

### **The Necessity of Having a Master**

*In Love's domain, do not take  
one step without a guide.  
For on this road, he who has no guide  
loses the way.*

«Hâfez»

*Create an elixir from a handful of dust  
and kiss the doorstep of a perfect man.*

«Rumi»

After the seed of the blessing of devotion has fallen into the fertile soil of the heart by the Grace of God, one must not let it wither. Instead, one must place it in the care of a perfect master, he whose dominion is the entire universe.

In this way, it is protected from the many ways in which it can be destroyed. This enables the seed to mature and bear fruit in accordance with its innate ability. It is in reference to this that the following Qor'anic verse was revealed : "O Prophet, guide those who seek the straight path." (Qor'an 42:52).

*The reason why you are so dead and withered  
is that you have abandoned the master.*

he whose heart has died to everything except God. He longs only for God, and for nearness to God. In the rapture and intensity of divine love and passion, the desires of his 'self' vanish from his heart.

*In an orgy where a thousand souls are sacrificed,  
there is no place for itinerant drummers.*

Shaikh Abu-'Abdollâh Khafif has said, "Devotion draws the heart to the Beloved. Its essence is continual effort and abandonment of ease."

*You must leave yourself.  
You must pass from body and soul.  
With each step a thousand bonds appear.  
Thus, a swift, bond-breaking traveler  
is required.*

Abu-'Ali Rudbari has said, "The disciple wishes for himself only that which God desires. The master wants nothing from both worlds except God. Thus, the disciple surrenders himself and is content with whatever the Beloved wishes."

The disciple is a lover whose heart is languishing and weary. He is one who has passed beyond both worlds, and has become united with the Real. He seeks God alone, and in his words there is only talk of God. He approaches the Beloved, and is ensnared by Love. He continually purifies the mirror of his heart from the tarnish of 'self', and through the Grace of God, it shines brilliantly.

The disciple is a sincere seeker who is freed from all attachments. He longs for God as he passes from his 'self'; and he takes to the Path, not speaking of himself. He tells no tales about his 'I', and he can never complain about the Beloved.

*This kingdom of longing  
is not given to just anyone,  
nor is this ocean of sadness  
entrusted to all hearts and souls.  
Those who wish to be healed  
are deprived of this gift of torment;  
as it is not entrusted  
to those who seek a cure.*

Abu-Osman Hairi has said, "The disciple is

## The Disciple

*Take a step towards Love,  
for on this journey,  
there is much to be gained.*

Devotion comes from a ray of light emanating from the attribute of God termed, "being devoted". Unless God illuminates this attribute in the slave, unless the reflection of the light of devotion appears in his heart, he will not become a devotee. In the Qor'an (28:56), God says, "O Prophet, you do not guide those whom you love; it is God who guides those whom He wills, and He knows best those who receive guidance."

*Indeed, if it is not God's will,  
how can one enjoy the fruits of God?*

Thus :

*Not every illumined face  
    knows how to be a beloved one.  
nor do all those who make mirrors  
    know how to look into them as Alexander did  
    and therein see the universe reflected.<sup>1</sup>  
Not everyone who puts on a crown  
    and sits upon a throne  
    knows how to be a real king.  
Here are thousands of fine points  
    that are narrower than a single slender hair.  
Not all who shave their heads  
    and enter on the path  
    are free from this world's bonds,  
                    as are the qalandars.<sup>2</sup>  
                            «Hâfez»*

---

1- Alexander the Great was said to possess a mirror which showed him the whole universe.

2- Qalandars are sufis who have given up all their attachments and shave their heads as a symbol of spiritual rebirth.

The third quality of mastery contains the Grace of nearness to God, and is expressed by the phrase, "...Mercy from nearness to Me...". The results of this Mercy comprise the illumination of the Divine Attributes, the effacement of all human qualities, and acquisition of divine ways of being.

The fourth quality of mastery results from the honor of receiving Divine Wisdom from the realm of the Absolute Reality, as expressed in the phrase, "...and I have taught him ...". Unless the tablet of the heart becomes cleansed of the forms and images of relative knowledge, it will not be able to accept the inscription of the Truth; in other words the disciple will not be ready to receive Divine Knowledge.

The fifth quality of mastery consists of an awareness of Divine Knowledge that is received directly from God, without any intermediary, and is expressed in the phrase, "...Divine Knowledge directly from Me...". Therefore, if a man really is a master, his being must include the five qualities described above.

arises from the reference, "...a slave of My slaves..."  
Such a chosen slave of God is one who is freed  
from the delusion that there could be anything  
other than God.

*The beggar at Your door  
does not need the eight gardens of Paradise.  
The prisoner of Your Love  
is freed from this world and the next.*

•Hâfez•

The second quality of mastery arises from the ability to perceive the realities of being, directly from the Reality. This is expressed by the phrase, "...I have given him Divine Mercy...". No one is worthy of such a spiritual station unless completely freed from the layers and layers of veils that form the differentiations of Absolute Reality into the relative levels of being (that is, the spiritual planes and the material world). For until one is freed from veils, everything that emanates from behind the veils will appear with the veil as an intermediary reflection, and will be distorted accordingly, taking on the characteristics of that particular veil, or plane of being.



*In the heart of grapes  
they see wine.  
In the passing away of all,  
they see the world as it really is.  
Though in appearance they are human,  
in essence they are Gabriel, the Holy Spirit,  
freed from anger and desire  
and the nonsense of words.*

*•Rumi•*

### **The Master from the Viewpoint of the Qor'an**

It is necessary to bear in mind that the banquet of Love is not suitable for everyone - such a blessing is not given to those who are ensnared in the desires of self.

God gave one of his enlightened slaves the rank of master, and sent Moses to be his disciple. As regards the master, God has said, "... a slave of My slaves, I have given him Divine Mercy from nearness to Me, and have taught him Divine Knowledge directly from Me." ( Qor'ân 18: 65 ).

Here, in this Qor'ânic verse, God clarifies the five qualities of a spiritual master. The first quality is termed that of being a chosen slave and

*Whatever the master possesses,  
whether worldly goods or spiritual qualities,  
is entrusted to his successor.  
That is why in every era  
a master arises,  
and this divine experiment  
continues until the end of time.*

*«Rumi» Masnavi*

Though totally and utterly needy, the master  
lacks nothing, for far from the world of illusion, he  
is one with the Absolute Truth.

*Though solitary and alone,  
The Master is a king,  
whose armies and servants,  
are his spiritual intent and all-consuming love.*

*•Rumi•*

For the master there is no multiplicity, only  
the One. There is no one to help him except the  
One.

*Those who know the soul, are freed  
from the bonds of multiplicity.  
For they have been drowned  
in the dimensionless Ocean of Oneness.*

The attention of the master is an elixir which transmutes the copper hearts of travelers to gold, and delivers them from the brink of disaster. He burns away the lover's existence, and illumines him by the light of the Beloved.

*By a glance we transform dust into gold  
and by a flash from the corner of one eye,  
we cure a hundred pains.*

« Shâh Ne'matollâh Vali »

The robe of the master is the robe of the Prophet<sup>1</sup>.

*No matter what part of the world  
the masters are from,  
in soul and body,  
they are of the Prophet's line.  
It matters not where a rose grows.  
It is still a rose.  
Wherever a vat of grapes ferments,  
there is wine.  
If the sun rises in the west,  
it is still the sun.*

---

1- Each master receives the robe of his predecessor, which is the sign of his assuming the responsibility of being a master. Whoever wears this robe resides at the very threshold of God.

truths of Reality, and has polished the tarnish of multiplicity from the mirror of his heart. He has journeyed to the end of the way of spiritual poverty and of the abandonment of self. He is the guide of the spiritual path and the sun of the Truth.

He is the Noah of the ark of the voyagers of purity, and the basis of illumination and revelation for those who are faithfully carried away by the wind.

He takes the hands of stragglers who have fallen behind and leads them onwards, while he enables those who are well advanced to arrive at the Truth.

He liberates the traveler from the dark night of self-worship, and brings him into the brilliance of that clear daylight, which is in this world the paradise of the selfless witnessing of the Divine Truth.

*I am a disciple of the Master of the Holy Fire.  
O preacher, do not be displeased with me.  
As he has fulfilled in this world,  
what you but promised in the next.*

« Hâfez »

a chalice of the wine of difficulty, which he fills according to their heart's deepest desire. He guides to peace those who have become rowdy, and brings a goblet of the wine of Love to those who have not yet imbibed, giving them a taste of its ecstasy and rapture.

**'Master of the Holy Fire'**- (*Pir-e moghân*)- He lights a holy flame in the hearts of novices on the path, and knowing the secrets of hearts, he trains each person in the spiritual path according to his ability to understand.

**'Master of the Tavern of Ruin'** - (*Pir-e kharâbât*) - He knows the secrets of the Tavern of Ruin, the spiritual station of the self-having-passed-away-in-God, and sees the Light of God everywhere.

**'Axis of the Universe'** - (*Qotb*) - He is a perfect man, and the axis around which the world of Divine Knowledge and spiritual realization revolves.

#### **Some Attributes of the Master**

The master is incomparably exalted. He is the object of God's constant attention, and his being is comprised of Divine Attributes. He knows the

and, when necessary, he sacrifices his life for humanity.

**'Enoch', 'Elias' or 'Elijah'**- (Persian, *Khezr*)- He has drunk of the water of life and, until post-  
eternity, lives by Love. In the darkness of the  
way to the Truth, he lights up the lamp which  
shows travelers how to *be*.

**'Solomon'** - He understands the language of  
those who travel on the path, as did Solomon,  
who understood the language of the birds, and  
he is able to communicate with each traveler in  
his own language.

**'Noah'** - He is like a stable mountain in the  
midst of the raging storm on the surface of the  
ocean of Reality, saving voyagers from the whirl-  
pools of destruction, and guiding them to the ark  
of deliverance and fulfillment.

**'Elder'** - (*Pir*) - He has great experience,  
having tasted the warmth and coldness of the Way  
of Love.

**'Master of the Winehouse'**(*Pir-e meykhadeh*)-  
He understands the intoxicated state of drunkards  
on the path, which comes from having drunk  
deeply from the cup of Love, and pours for each

**Morshed and Hadi** - He is the guide and sustainer of travelers on the spiritual path.

**Baleq** - He has realized the perfection of true maturity, the Divine Attribute of 'Being Human'.

**'The Perfect Man'** - He has perfectly realized all the Divine Attributes.

**'Mirror which reflects the universe' and 'Goblet which reveals the world'** - The master is a mirror which entirely reflects the perfect man, who is the complete manifestation of the whole of creation. In his face, the vice-gerency of God is manifested, and he embodies the fullness of Divine Perfection.

**'The Great Cure'** - He cures those who are afflicted with Divine Love, heals the wounds of those whose hearts are burned, and aids those who have lost their hearts.

**'The Sublime Elixir'** - He transmutes the copper of seekers' hearts into pure gold, and cleanses their being.

**'Jesus'** - By the breath of the Holy Spirit, he resurrects those who have died on the way of Love. He cures those whose souls are in deep pain

## The Master

*There would be no movement in the stars,  
nor would there be stillness in the centre of  
the universe  
if there were no men on earth.*

*« Hâj Mollâ Hâdi Sabzevâri »*

The Master (*morâd*, lit. 'the desired one') is a person who guides travelers on the path of the 'passing away of the self in God' (*fanâ fi'llâh*) and leads them towards 'eternal life through God' (*baqâ bi'llâh*).

He is called by different names according to varying characteristics; for example :

**Shaikh** - As regards the depth of the true knowledge of God which he possesses, he is one of the great sufis.

**Pishva** - He is the leader of seekers on the path to the Reality of the Eternal Truth.



An erroneous approach may cause a disciple to undo many years of struggle on the Path, and to waste an entire lifetime without every so much as picking a flower or a fruit from the Garden of Love and Devotion or inhaling the fragrance of the Truth.

For this reason, I have prepared this pamphlet and made it available to the friends and seekers of God. May it help to serve, guide and enlighten those who are seeking and yearning for the Truth.

## **Introduction**

*Stop this cleverness and planning,  
for Love closes the gates of the Divine  
to the heart of anyone who does not  
completely lose himself on the Path of Devotion.*  
«Hâfez»

The terms 'master' and 'disciple' have been much misunderstood in recent years, with the result that, for anyone interested in knowing about the Path, a brief clarification is very much in order. This will serve to explain the correct behavior and duties involved in this relationship and clear away certain misconceptions which may be held.

While an understanding of the relationship may be interesting for the general public, it is absolutely essential for the dervish, so that the foundation of his or her spiritual devotion will not become undermined by mistaken or foolish notions of behaving - or being.





THE  
MASTER AND DISCIPLE  
IN  
SUFISM

by

**Dr. Javad Nurbakhsh**

# **KHANIQAHI - NIMATULLAHI PUBLICATIONS**

**71**

## **ENGLISH PUBLICATIONS**

**7**

### **KHANIQAHI NIMATULLAHI**

Boloursazi St., Shahpour Sq.

Tehran, Iran. Tele : 530736

41 Chepstow Place

London W. 2, England

Tele : 01 - 2290769

4021 19th Avenue

San Francisco, California 94132 U. S. A.

Tele : 415 - 586 - 1313

306 West 11th St.

New York, New York 10014 U. S. A.

Tele : 212 - 924 - 7739

Jan. 1977

The  
Master and Disciple  
in  
Sufism